



ارزیابی دموکراتها از سیاست خارجی ریگان - ۳

ایالات متحده بعد از ریگان...

«جری دلبلو، ساندرز» و «شرل آر. شونینگر» در بخش پایانی مقاله خود، ضمن دادن تصویری از اوضاع به هم ریخته اقتصاد جهانی و به ویژه مشکلات جهان سومها، دموکراتها را از به قول خودشان «باتلاقهای» پر هزینه ژنوپلتیک جهان باز می‌دارند و آنها را نصیحت می‌کنند تا بدون چشم پوشی از منافع آمریکا، در بهبود مدیریت و دموکراتیزه کردن کشورهای جهان سوم بکوشند. آنها همچنین معتقدند آمریکا به جای مداخله در مناطق بحرانی، بهتر است با تشکیل پیمانهای امنیتی منطقه‌ای، نظم موجود جهانی را حفظ کند و اشاره می‌کنند که در یک جهان بی قانون، ایالات متحده زیانهای بیشتری را متحمل خواهد شد. تلاش نویسندگان برای ترغیب جانشین ریگان به چنین اقداماتی، به این نتیجه گیری ختم می‌شود که: اگر کاری صورت نگیرد، در آینده این مسأله که چه کسی ایران و نیکاراگوئه را از دست داد مهم نخواهد بود، بلکه مسأله مهم این خواهد بود که چه کسی، آمریکا را از دست داد.

با توجه به مطالبی که در پیش گفته شد، اولین سوالی که مطرح می‌شود این است که سرمایه لازم برای دست یابی به یک رشد متوازن چگونه باید تامین شود؟ رشدی که بتواند تولید و سطح زندگی را در کشورهای جهان سوم افزایش دهد.

کشورهای جهان سوم منتقل شد.

لذا این پرسش مطرح می‌شود که این سرمایه اضافی چگونه تامین خواهد شد؟

به نظر ساربانز (Sarbanes) و اوبی (Obey) یک منبع مشخص تامین چنین سرمایه‌ای، آندسته از کشورهای صنعتی هستند که در حال حاضر در تراز پرداختهای خود دارای مازاد می‌باشند. از جمله این کشورها یکی ژاپن است با مازادی معادل ۵۰ میلیارد دلار و دیگری آلمان غربی با مازادی برابر با ۱۵ میلیارد دلار. لازم به یادآوری است که این سرمایه‌های مازاد نباید برای کاهش کسری بودجه فدرال آمریکا بکار گرفته شود، بلکه می‌بایست در جهان سوم یعنی جایی که میزان افت رشد در مقایسه با کشورهای برخوردار از اقتصاد با ثبات بیشتر است، هزینه شود. (۴۵ میلیارد دلار باقیمانده از مازاد تجاری ژاپن و آلمان غربی می‌تواند برای حصول رشد بیشتر اقتصاد این دو کشور بکار گرفته شود تا بدین ترتیب رشد اقتصاد جهانی تسریع شده و بازارهای وسیعی نیز برای کالا و خدمات بوجود آید).

در چهار چوب همکاری‌های جدید بین المللی، آمریکا می‌تواند با تامین مبلغی معادل ۲۰ میلیارد دلار سهم خود را پرداخت نماید. البته این کشور در صورتی که از دنبال کردن سیاست قلمرو نفوذ صرف نظر کند، می‌تواند هزینه‌های موجود خویش را کاهش دهد. چنین اقدامی به ذخیره شدن مبلغی حدود ۶۵ میلیارد دلار در سال منجر خواهد شد که رقم ۲۰ میلیارد آن می‌تواند صرف توسعه جهانی، و باقی مانده‌اش نیز صرف کاهش کسری بودجه فدرال شود. تحقق این امر، به پیدایش محیطی سالم برای رشد منجر خواهد شد؛ چرا که نیاز آمریکا به دریافت وام کاهش یافته و فشار نرخ بهره نیز از بین خواهد رفت. بدین ترتیب، کاهش نرخ بهره بنوبه خود از یک سو باعث افزایش امکان دستیابی به اعتبارات و از سوی دیگر عاملی در افزایش درآمدهای ارزی کشورهای جهان سوم خواهد شد.

بنابه گزارش کمیته برنامه‌ریزی توسعه سازمان ملل که پیش از این نیز به آنها اشاره شد، کشورهای در حال توسعه، در مساعدترین شرایط ممکن، برای دستیابی به نرخ رشد سالانه‌ای معادل ۵ درصد، به بیش از ۲ برابر سرمایه‌ای که در حال حاضر از خارج کسب می‌کنند، نیاز دارند که مقدار آن تا سال ۱۹۹۰ به حداقل ۸۰ میلیارد دلار در سال بالغ خواهد شد. این رقم ۲۳ میلیارد دلار افزون بر رقم پیش‌بینی شده در طرح بردلی (Bradely) و همچنین به میزان ۳۰ میلیارد دلار بیش از مبلغ در نظر گرفته شده در طرح بیکر است. اما حتی چنانچه میزان هشتاد میلیارد دلار مذکور نیز تهیه شود، هنوز هم ممکن است که این مبلغ در بسیاری از کشورها برای تامین نیازهای فقرای حاشیه نشین شهرها در داخل سیستمی با بازدهی بالاتر و مصرف بیشتر، کافی نبوده و در عین حال به حد نصاب لازم برای کاهش عمده‌ای از کسری تجارت ایالات متحده نرسیده باشد. برای نمونه کشورهای آمریکای لاتین و دریای کارائیب جهت ثابت نگهداشتن میزان بیکاری و اشتغال ناقص خود در فاصله سال‌های ۱۹۹۵ - ۱۹۸۵ می‌بایست به نرخ رشد سالانه‌ای معادل ۶ درصد دست یابند. این کشورها در صورتی که تحقق اشتغال کامل را در نظر داشته باشند به نرخ رشدی معادل هشت درصد در سال نیازمند خواهند بود. لذا از آنجایی که اشتغال کامل نیروی کار، هدف اصلی دولت‌ها و در عین حال نشانه یک توسعه حقیقی محسوب می‌گردد، بنابراین میزان سرمایه‌ای که برای تامین چنین رشدی در جهان سوم لازم می‌باشد سالانه به رقمی نزدیک به ۱۰۰ میلیارد دلار بالغ خواهد شد. این رقم تقریباً ۶۵ میلیارد دلار بیشتر از ۳۶ میلیارد دلاری است که در ۱۹۸۵ به

برآمدهای که می‌تواند برای سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خرید کالاها مهم وارداتی بکار گرفته شود. برطبق نظر بانکدار سرمایه‌گذار، «رابرت. دی. هورمت» Robert. D. Hormut بروزچنین تحولاتی، «تأثیری قوی و چندین برابر را در جامعه آمریکا و اقتصاد جهانی» بجای خواهد گذارد.

۵ میلیارد دلار دیگر را نیز می‌توان از دوطریق به دست آورد. این دوطریق عبارتند از تخصیص حق برداشت ویژه‌ای (SDR) که به امر توسعه اختصاص داده شده و همچنین تغییر میزان تعدیلی بانک جهانی از نسبت حافظه کارانه یک بریک، به نسبتی نزدیک به میزان سیزده بریک که در سطح بین‌المللی نیز مورد پذیرش است. البته، در صورت انجام امور یادشده، با توجه به میزان تقاضای درحال نزول، ظرفیتهای تولیدی غیرفعال و سیاستهای پولی که طی چندسال گذشته به اقتصاد جهانی صدمه وارد کرده، بروز تهدید لایزال وقوع تورم محتمل نخواهد بود. درواقع، گسترش نقدینگی بین‌المللی از طریق مکانیزم حق برداشت ویژه (SDR)، می‌تواند به عنوان عامل خنثی کننده وضعیت روبه رکود باشد. قابل توجه است که این اقدام در صورتی مؤثر خواهد بود که امکانات مربوط به حق برداشت ویژه به کشورهای که دارای بیشترین ذخایر بین‌المللی هستند، سوق داده نشده، بلکه در خدمت فقیرترین و بدکارترین ممالک قرار بگیرد و نیز تحقق امر مذکور مشروط به آن است که حق برداشت ویژه‌ای نیز برای سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی منظور شود. برانجام از طریق عملی کردن برنامه کاهش فشار بدهی و بازگرداندن سرمایه به داخل کشورهای مقروض جهان سوم خواهند توانست تا رقمی معادل ۲۰ میلیارد دلار دیگر را برای رشد و توسعه خود تأمین کنند. با اجرای این برنامه، سرمایه‌ای

در حال افزایش خود، نیازمند به حداقل نرخ رشدی معادل ۴ تا ۶ درصد است و در صورتیکه چنین رشدی تحقق نیابد، جوانان مکزیک «بیکار شده و در نهایت سه راه در مقابلشان قرار خواهد گرفت: ارتکاب جرم، انقلاب، یا مهاجرت به ایالات متحده».

به بیان دیگر، مکزیک نیز همانند بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم، به بحرانی عمیق دچار شده است. بدین خاطر در هر برنامه توسعه جهانی، تخفیف فشار بدهی باید به عنوان یک اولویت بالاتر نظر گرفته شود. زیرا تنها یک کاهش حقیقی در بدهی جهان سوم - و نه افزایش وام - است که احتمالاً می‌تواند بهبود وضعیت و رشد این کشورها را تضمین کند. بر این اساس، آن دسته از کشورهایی که چشم انداز رشد اقتصادی آنها امید بخش است و تنها مشکلاتشان عقب افتادگی اقساط بدهی هایشان می‌باشد، نیازمند طرحهایی برای تمدید اقساط بدهی تجدید نظر در نحوه بازپرداخت آنها هستند. لیکن در مورد بسیاری از کشورهای دیگر بویژه فقیرترین ممالک آفریقایی، ابطال قروض و چشم پوشی از وام، یگانه طریق واقع بینانه است. بعلاوه، در مورد آن دسته از کشورهایی که کماکان به بازپرداخت بدهی‌های خود ادامه می‌دهند، وابسته کردن اقساط بهره به درآمدهای صادراتی، به گونه‌ای که در بسیاری از پیشنهادها مطرح شده، کافی نخواهد بود، بلکه میزان اقساط بدهی‌ها می‌بایست به نسبت ۲/۵ درصد تولید ناخالص داخلی محدود شود - حدی که به وسیله رئیس جمهوری برزیل خوزه سارنی (Jose Sarney) برای این کشور تعیین شده است چنین اقدامی به کشورهای بدهکار جهان سوم امکان خواهد داد تا ضمن حفظ بخشی از پس اندازهای ملی، میزان وابستگی خود را به وام‌های خارجی

چنانچه ایالات متحده در دوره بعد از ریگان، توان خود را کماکان صرف رقابت و درگیری مستقیم در تعارضات جهان سوم کند، این امر هر طرحی در مورد توسعه جهانی و اصلاحات تجاری را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد.

از جمله اشتباهات سیاست جاری آمریکا، تلاش در جهت منزوی کردن نیکاراگوئه، کوبا و ویتنام است.

■ آمریکا قادر است به جای مداخله یک جانبه و دادن کمکهای مشروط، از طریق تلاش‌های اقتصادی چند جانبه، نفوذ بسیار گسترده‌تر و مثبت‌تری را در جهان داشته باشد.

■ دمکراتها در آینده پاسخگویی این سؤال که چه کسی نیکاراگوئه یا ایران را از دست داد نخواهند بود، بلکه باید به این سؤال پاسخ دهند که چه کسی آمریکا را از دست داد؟

که در حال حاضر به منظور بازپرداخت بدهی‌ها به خارج صادر می‌شود، برای انجام سرمایه‌گذاری و مصرف در داخل حفظ خواهد شد. بعلاوه، همانگونه که ساتور «بردلی» نیز مطرح کرده، کاهش واقعی فشار بدهی می‌بایست نسبت به اعطاء وام‌های جدید بانک‌های تجاری ارجح باشد. زیرا حتی اگر بانک‌ها نیز ملزم به رعایت طرح بیکر شده و درسال آتی هم به عنوان بخشی از طرح صندوق بین‌المللی پول، خود را متعهد به پرداخت یک وام اضافی معادل ۶ میلیارد دلار کنند، در این صورت وام‌های مزبور، جز به میزان ناچیزی بیشتر از یک عامل مکمل درآمدهای ارزی، اثر دیگری دربرنخواهند داشت. لذا اعطای وام‌های جدید نمی‌تواند کشورهای بدهکار را قادر سازد تا در عین بازپرداخت بدهی‌هایشان، توان و قدرت سیستم مالی بین‌المللی را نیز حفظ کنند. واضح است که در تداوم چنین روندی، معضل بدهی‌های جهان سوم نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه بیشتر هم می‌شود و رشد این کشورها نیز بطرز فزاینده‌ای با شوری مواجه خواهد شد. بعلاوه، بانکها نیز بجای آنکه تقویت شوند،

به دلیل افزایش احتمال عدم توانایی بسیاری از بدهکاران در بازپرداخت بدهی‌هایشان، خود در معرض خطری جدی قرار خواهند گرفت. اگر چه نحوه برخورد وام دهندگان با مکزیک - در مقایسه با تمامی کشورها - نسبتاً بهتر بوده، لیکن کشور مزبور نمونه آموزنده‌ای در بیان بهای روش آرتو کی موسوم، محسوب می‌شود. مکزیک در سال ۱۹۸۷، از صندوق بین‌المللی پول مبلغ ۱۴ میلیارد دلار وام جدید دریافت خواهد کرد. در عین حال این کشور سالانه رقمی معادل ۲ میلیارد دلار را بابت کل بدهی خود که در حال حاضر به بیش از ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی می‌رسد، باز خواهد گرداند. حال آنکه بر اساس تجربه بانکداران، برای حفظ نرخ رشدی معادل ۴ تا ۶ درصد در سال، بدهی یک کشور نباید از ۲۰ تا ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی تجاوز کند. این در حالی است که مکزیک جهت تأمین یک میلیون شغل در سال برای جمعیت

کاهش داده و رشدی متوازن و درون گوارا دنبال کنند. در این زمینه، کشور پرو نیز نمونه خوبی محسوب می‌شود. این کشور که به دلیل اقدامات صندوق بین‌المللی پول و بانکهای تجاری به وضعیت بسیار بدی دچار شده بود، نشان داد که از طریق کاهش فشار بدهی و بدون استفاده از وام‌های جدید، به چه نتایجی می‌توان نائل شد. پرو به واسطه بروز رکود جهانی، افزایش نرخ‌های بهره، سقوط قیمت‌ها، و توقف حقیقی اعتبارات که هیچیک از آنها معلول عملکرد دولت پرو نبود در عین حال این کشور قادر به کنترل مواد مذکور نیز نمی‌توانست باشد، تا مرحله نوسیدی و درماندگی پیش رفت. رئیس جمهور پرو «ان گارسیا» برای وضع به این وضع به یکی از محدود اهرم‌های باقیمانده یعنی تقسیط بدهی پرو به بانکداران پرویی متوسل گردید. گارسیا علیرغم نظرات صندوق بین‌المللی پول اعلام داشت که میزان بازپرداخت اقساط بدهی پرو را به ده درصد درآمدهای ارزی محدود خواهد کرد. وی همچنین هزینه‌های نظامی را نیز کاهش داد.

موفقیت اولیه چنین تلاشی حائز اهمیت می‌باشد. «با استفاده از پولی که در غیر اینصورت ممکن بود در زمینه خرید تسلیحات و یا پرداخت اقساط بدهی مصرف شود، او (گارسیا) تا بحال توانسته است تورم را در مدتی کوتاه به شدت کاهش داده و پس از چند سال رکود، رشد معتدلی را در دستمزدهای حقیقی و همچنین در بنیان اقتصاد کشور بوجود آورد. در عین حال وی وضعیت سخت و دشوار فقرای شهری و جوامع سرخپوستان واقع در سلسله جبال «آند» را که به مدت مدیدی نادیده گرفته شده بودند مورد توجه قرار داد». و از آنجا که پرو رشد سریعی را پشت سر نهاده و میزان بیشتری از در آمد ارزی خود را برای خریدهای خارجی پس انداز کرده است، وارداتی نیز افزایش یافته و لذا سهم بیشتری را در تجارت جهانی بدست آورده است.

بطور نمونه از زمانی که گارسیا برنامه جدید خود را به اجرا در آورد، توازن



تجاری پرو با ایالات متحده به میزان ۴۰۰ میلیون دلار بهبود یافته است که این مبلغ برای کشوری با وسعت و اندازه پرو مبلغی قابل توجه است.

صادرات جهان سومی ها

تجربه پرو بیانگر لزوم انجام يك بازنگری نه فقط در مورد کاستن از فشار بدهی ها بلکه همچنین مبین مجموعه روند اصلاحی است. گارسیا حداقل تا حدی در هر دو زمینه اقتصادی و سیاسی موفق بوده و لاقبل بخشی از این موفقیت مرهون عدم پیروی او از استاندارد فرمول اصلاحی صندوق بین المللی پول بوده است. فرمول مذکور با تاکید بر کاهش مصرف داخلی و شناور ساختن ارزها به منظور جلوگیری از واردات و تأیید و تشویق صادرات، دارای نقائصی است که این نقایص بخوبی شناخته شده و لزومی نیز به تکرار آنها نمی باشد. آنچه که می بایست در این رابطه مورد توجه قرار گیرد موفقیت نسبی آن دسته از کشورهایی است که در سال های اخیر از توصیه های صندوق بین المللی پول عدول کرده اند.

بطور نمونه، برخلاف سیاست صندوق بین المللی پول برنامه گارسیا بر گرایشی عمدتاً روستایی و دادن اولویت به مردم برای مقابله با تورم و افزایش رشد بر اساس تقاضای بیشتر تاکید دارد.

دولت پرو در صدد تحرك بخشیدن به تولید به عنوان راهی جهت کاهش کمبودها و پائین نگاهداشتن قیمت ها بوده و در این راه نیز به موفقیت هایی نایل آمده است. این دولت برای دستیابی به اهداف مذکور از طرق مختلفی از جمله ایجاد محدودیت در نرخ های سود، رفع سایر اختلالات مالی، گسترش قدرت خرید مصرف کننده و افزایش سرمایه گذاری در بخش کشاورزی، حمل و نقل، آموزش و بهداشت استفاده کرده است، پرو در سال گذشته از رشدی معادل ۵ درصد بهره مند شده و میزان تورم را نیز از ۳۰۰ درصد به ۶۰ درصد کاهش داده است. بهر صورت این که آیا این برنامه در دراز مدت نیز می تواند مشکلات را مرتفع سازد هنوز روشن نیست، و می بایست منتظر ماند تا در آینده مشخص گردد.

آرژانتین و برزیل نیز به کسب پیشرفت هایی در پائین آوردن نرخ تورم خود از طریق تثبیت قیمت ها و دستمزدها و در پیش گرفتن سیاست های پولی مناسب نائل آمده اند. این نحوه برخورد که متخصصین و کارشناسان از آن بعنوان روش شوک غیر مرسوم یاد می کنند به این کشورها (بویژه برزیل) امکان داده است که بدون کاهش شدید تقاضا و تولید که معمولاً از خصوصیات برنامه های صندوق بین المللی پول می باشند، تورم را تنزل دهند.

چنین بنظر می رسد که در فیلیپین نیز رئیس جمهور «کورانان آکینو» تجربه دیگری را در دست بررسی داشته باشد. این تجربه تاکیدش بر ایجاد مشاغل عمومی کاربر، کشاورزی غیر متمرکز و صنایع کوچک روستایی است.

با توجه به منافعی که ایالات متحده در اقتصاد با ثبات تر جهان سوم و تعدیل تجارت جهانی دارد، منافع این کشور اقتضا می کند که نه تنها به ترغیب چنین تجربیاتی اقدام نماید، بلکه به حمایت از تصمیماتی بپردازد که از يك سو بر کنار زدن سیاست های صادرات گرای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مبتنی بوده و از جانب دیگر نیز تاکید زیادی بر زمینه های سرمایه گذاری برای رشد داخلی و منطقه ای داشته باشند.

قابل توجه است که در شرایط کنونی، الگوی صندوق بین المللی پول که در واقع خواستار آنست تا کشورهای جهان سوم ضمن افزایش صادرات، میزان واردات را کاهش دهند، در تعارض با نیاز خود آمریکا جهت کاهش کسری تجاری این کشور است. چرا که افزایش صادرات ایالات متحده مستلزم افزایش واردات شماری از دیگر کشورهاست. اما در حالی که تقریباً تمامی کشورهای در حال توسعه در تلاشند تا میزان صادرات خود را افزایش دهند، ضمناً اقتصاد کشورهای عمده ای نظیر ژاپن، آلمان غربی و کشورهای تازه صنعتی شده آسیا شرقی نیز متکی بر صادرات می باشد، ایالات متحده می بایست بخش بیشتری از صادرات اضافی کشورهای جهان سوم را جذب کند. چنین امری به نابرابری بیشتر و بروز بیکاری در کشورهای جهان سوم، منجر شده، و در عین حال به «تهی شدن آمریکا از درون» یعنی از بین رفتن مشاغل طبقه متوسط در ایالات متحده منجر خواهد شد. بعلاوه در طی چنین روندی تجارت کل جهان نیز به رکود کشیده می شود.

با توجه به دیگر تحولات بنیادینی که در اقتصاد جهانی در حال تحقق بوده و باعث شده اند تا چشم انداز تجارت کشورهای در حال توسعه تیره شود، ضرورت بازنگری بر تاکید شدید کنونی نسبت به صادرات جهان سوم بیشتر می شود.

از جمله تحولات مذکور سقوط بهای کالاهای کشاورزی و معدنی است. در اوایل سال ۱۹۸۶ قیمت های مزبور در مقایسه با قیمت های مصنوعات و خدمات به نازل ترین سطح خود در طول تاریخ کاهش یافتند. این امر شرایط وخیمی را برای تجارت کشورهایی که متکی بر گندم، قلع، مس، برنج، کانوچ و سایر محصولات عمده هستند، ایجاد کرد. لیکن وجود چنین واقعیتی که سقوط قیمت کالاها از اوایل سال ۱۹۷۷ آغاز شده و در عین حال حتی مقارن با بهبود شرایط در موقعیت کنونی نیز ادامه یافته، مبین آنست که مشکلات تولید کنندگان جهان سوم، ناشی از تحولات ادوار تجاری نبوده و به عوامل عمیق تری مربوط می شود. بعلاوه همزمان با گرایش فزاینده اقتصادهای توسعه یافته صنعتی به جانب صنایع برخوردار از تکنولوژی پیشرفته، صنایع آنها در نحوه استفاده از منابع صرفه جوت تر شده و اتکانشان بر فرآورده های مصنوعی بیشتر می شود که این خود موجب کم اهمیت تر شدن مواد صادراتی کشورهای جهان سوم شده و در نتیجه کاهش تقاضا برای آنها خواهد شد. انتخاب دیگری که ظرف چند دهه دنبال شده این است که همانند کشورهای

بریکای لاتین، همزمان با تولید کالاهاى تجارى صادراتى، نسبت به تولید کالاهای مصرفی و سایر کالاهای استاندارد، اقدام شود. لیکن دنبال کنندگان این روش نیز در دوره های و خامت اوضاع تجاری صدمه دیده اند. به علاوه تولید مصنوعات اساسی نیز همزمان با رواجی کشورهای صنعتی به جانب تولید خودکار و اتوماتیک، استفاده گسترده از لیزر، آدم های مصنوعی و ماشین ابزارهای کامپیوتری، با مشکلات سخت و دشواری مواجه شده است.

تولید کشورهای صنعتی به جانب تکنیک های جدید که بافواندی در زمینه تولید بهره وری همراه بوده، باعث شده تا «امتیاز نیروی کار ارزان» کشورهای غیراقتصاد خود را از دست بدهد. بنحوی که شرکت های چندملیتی که در خلال بیست سال گذشته جهان سوم را در جستجوی کارگران ارزان قیمت مورد توجه قرار دادند، به تدریج فعالیت های کاربر را کنار گذاشته و به استقرار در فابریکات اتوماتیک در کشورهای خودشان رو آورده اند. به علاوه با توجه به کمک ابداعات تکنولوژی خطری برای صنایع قدیمی تر و مشاغل کارخانه ای محسوب می شوند، فشارهای موجود در اروپا و ایالات متحده در جهت حذف

خداشده دار شدن در خواست دولت از سرمایه گذاران خارجی می گردد، در نظر گرفته نشده، بلکه در عوض به عنوان پیش شرط اساسی و مهمی برای تأمین آینده سیاسی ای باثبات و اقتصادی پایدار - بدون توجه به شالوده يك جامعه مقبول و مطلوب - مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت. تأکید بیشتر بر انجام سرمایه گذاری برای حصول رشد داخلی، به ملت ها این امکان را خواهد داد تا اقتصادشان را متنوع نموده و به رشدی باثبات تر و متوازن تر نائل آیند بدون اینکه جهت جذب تولید اضافی بر بازار ایالات متحده اتکا داشته باشد.

از آنجائیکه این استراتژی به نرخ های رشدی بالاتر و تقاضائی فزاینده می انجامد، در عین حال می تواند عملاً به تحرك تجارت جهانی مشتمل بر واردات کالاهای سرمایه ای ساخت آمریکا هم چون ماشین آلات کشاورزی و ساختمانی توسط کشورهای جهان سوم منجر گردد. اهمیت چنین امری زمانی روشن می شود که بدانیم دو بخش کشاورزی و ساختمان احتمالاً بخاطر افت اقتصادی در آمریکای لاتین بیشترین ضرر و زیان را در دهه ۱۹۸۰ متحمل خواهند شد. بعلاوه وجود چنین امری به ایالات متحده امکان خواهد داد تا

بنیادگرایی اسلامی در ایران و درگیری های گروهی در لبنان بیانگر ارزش ها و شدت احساساتی است که ماوراء تجربیات و شاید هم فراتر از درک و احساس ماست. در چنین مواردی بدفهمی آمریکا اغلب به سیاست های نامعقول و بیش از اندازه نظامی منجر می شود.

برخی از محاسبات ناصحیح سیاستگزاران آمریکائی در ویتنام، ایران و لبنان، از ناتوانی و شکست آنان در درک پیچیدگی سیاست های داخلی این کشورها و یا عمق احساسات ضد آمریکائی آنها که خود معلول سیاست ایالات متحده می باشد، ناشی شده است.

اصلاح اقتصادش را به جانب تولیدات با ارزشتر و صنایع پیشرفته تر، با دقت بیشتری برنامه ریزی کند. این کار می تواند بدون بروز اختلالاتی که بواسطه موج واردات در طی دوره ریگان بوجود آمده صورت پذیرد. بهر حال در زمینه سئوالات مرتبط به تعدیل اقتصاد، توجه اصلی ایالات متحده می بایست به ایجاد چهار چوبی کلی معطوف شود که در آن دمکراتیزه نمودن و توسعه و تعدیل تجارت بطرز آسان تری انجام گیرد. بعلاوه ایالات متحده نمی بایست بر آن باشد که سیاست های یکسانی را برای تمام ملت ها دیکته کند هر چند که در پاره ای موارد ارائه يك شیوه صادرات گرا ممکن است کاملاً مناسب باشد، لیکن در حال حاضر جهان بسیار پیچیده تر است و کشورها نیز بسیار متفاوت تر از آنند که برخی از الگوهای ساده بتوانند بصورتی جهانشمول بکار گرفته شوند.

از آن از جهان سوم که با محصولات غربی در رقابت هستند به خطر دیگری مبدل می شود. بنابراین تکیه بر صادرات محصولات کارخانه ای می تواند به عنوان راه چاره، کشورهای جهان سوم را از وابستگی و عقب ماندگی برهاند.

به استثنای چند کشور آسیای شرقی که از اقتصاد پویایی برخوردارند و ناممکن است بتواند موقعیت مناسبی را بین ژاپن و ایالات متحده بدست آورد، بنظر می رسد سایر کشورهای در حال توسعه در میان دو مشکل قرار گرفته اند بنحوی که آنان از يك سو ناتوان از رقابت در تولید کالائی هستند که با نیازها آنها تحمیل شده و از سوی دیگر قادر به تکیه بر نیروی کار ارزانی که بواسطه توسعه ناهنجار بوجود آمده اند نیز نخواهند بود. البته برای خروج از چنین تنگنایی می توان به راه حلی دست یافت. چنین امری مشروط به این است که نقص موجود در هر دو شیوه مذکور، یعنی وابستگی بیش از حد به بازارهای صادراتی در کشورهای صنعتی شمال به عنوان الگویی که باعث انحراف توسعه در بسیاری از کشورهای جهان سوم شده، مورد توجه قرار گیرد.

مرداب ژئوپلیتیک و پرهزینه

همچنین با توجه به حساسیت کشورهای جهان سوم نسبت به مداخله خارجی، تلاش فعالانه آمریکا در حمایت از سیاست هائی معین می تواند قطع نظر از جوانب مثبت آن ها، به منزله عاملی در عدم پذیرش سیاست های مذکور محسوب شود. بنابراین ایالات متحده در تأیید هر طرحی می بایست سنجیده و محتاطانه عمل کند.

البته یارهای از شرایط استحقاق آنها دارند که مورد حمایت قرار گیرند. در این زمینه جلوگیری از اتلاف یا سوء استفاده در کمک های مالی برای توسعه، اقداماتی که ضامن جلوگیری از فرار سرمایه می شوند و جلوگیری از هزینه های نظامی غیر ضروری و تخریب محیط را ضمانت می کنند، همچنین حمایت از بخش معینی از کمک بین المللی که در زمینه بهداشت، تغذیه و آموزش برای ایجاد حداقل استاندارد جهانی رفاه اجتماعی سرمایه گذاری می شود را می توان از زمره مواردی دانست که آمریکا می تواند از آنها حمایت کند.

لیکن در مجموع، ایالات متحده می بایست از شیوه ای انعطاف پذیر و سود آور پیروی کند که بر اساس آن کشورهای در حال توسعه و کشورهای جدید صنعتی شده، در چهارچوب کلی برنامه توسعه اقتصاد جهانی، سهم بیشتری را به خود اختصاص دهند.

البته برای تأمین رشد پایدار در جهان سوم، ضروری است به سایر مشکلات نیز توجه شود. سرمایه گذاری جهانی و يك کاسه تجاری در آینده، باید از طریق اشتراك مساعی بین المللی در زمینه شماری از مسائل مرتبط با هم همچون تثبیت قیمت کالاها، کنترل جمعیت، اصلاح محیط زیست و گسترش ارتباطات راه دور تکمیل شود. برای نیل به اهداف مذکور ضروری است تلاش بیشتری برای تقویت مؤسساتی که مدیریت جمعی اقتصاد جهانی را به عهده دارند نیز صورت گیرد. توجه به مدیریت جمعی جهانی، به این دلیل است که سوء مدیریت که در شکل ناهماهنگی در سرمایه گذاری، نرخ بالای بهره و نوسانات شدید

راه کلی دیگری، نیز وجود دارد، راهی که از وابستگی بر صادرات فاصله گرفته و رشد درون گرا و توسعه موزون را هدف قرار داده و در عین حال بجای آنکه تأکید بیشترش را بر تداوم وابستگی به بازارهای اروپایی و آمریکایی بخمارد، بر ادغام در مناسبات تجاری منطقه ای اصرار ورزد.

بطور نمونه، تقاضای نازل بین المللی و قیمت های پایین بازار جهانی برای محصولات کشاورزی کشورهای جهان سوم مبین آنست که چنانچه این کشورها اراضی کشاورزی خود را جهت تولید مواد غذایی برای مصرف داخلی خود و نه صادرات بکار گیرند، می تواند اقدامی مناسب محسوب شود.

البته برای تحقق چنین هدفی، اقداماتی در زمینه اصلاحات ارضی می تواند صورت گیرد تا املاک بزرگ غیر فعال در اختیار کشاورزان خرده پا قرار گیرد و در عین حال اعتبارات مالی نیز برای تولید کنندگان کوچک محلی تدارک شود.

تحت چنین شرایطی، تولید مواد غذایی برای عرضه در بازار داخلی می تواند پایتایی به احیای مجدد نواحی روستایی عقب مانده و به ممانعت از هجوم منخراب ساکنین روستا به شهر منجر گردد.

همچنین در پرتو مشکلات رشد یابنده جهان سوم، در زمینه صادرات کالاهای تولیدی، کشورهای جهان سوم می بایست هر چه بیشتر تولیداتشان را به جانب تقاضای داخلی یا به سمت انجام تجارت بیشتر با یکدیگر متوجه سازند.

بر اساس این استراتژی جدید، دستمزدهای پایین و وجود نیروی کار مازاد که دستمزدهای پایین را باعث می شدند، از این پس به عنوان جنبه های مثبت برای رقابت سرمایه های خارجی محسوب نشده، بلکه به عنوان مانعی در تولید و تداوم مطرح خواهند بود. هنگامی که چنین چشم اندازی مورد پذیرش واقع شود، هزینه های عمومی و اجتماعی دیگر به عنوان مانع و رادعی که باعث



نقدینگی ظاهر می شود، بیش از هر عامل دیگری رشد کشورهای جهان سوم را در اوایل دهه ۱۹۸۰ به انحراف کشانده است.

به بیان ساده، آنچه که بوقوع پیوسته، در حقیقت پیشی گرفتن ادغام اقتصادی از ادغام و یکبارچگی سیاسی است. اکنون روشن شده که سازمانها و مؤسساتی که از موافقتنامه «برتن وودز» (Bretton Woods) سرچشمه گرفته اند، یعنی صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت، (گات)، توان مدیریت اقتصاد جهانی ۲۰۰ میلیارد دلاری را ندارند. در اقتصاد جهانی، جریان سرمایه و تجارت به چنان حجم و سرعتی رسیده که می تواند به چهار چوب آن در اثر سیاستهای اقتصادی ناصحیح این مؤسسات و هریک از کشورهای دیگر جهان، صدمات جبران ناپذیری وارد آید. لذا در آینده نزدیک باید اصلاحاتی در ساختارهای قدرت صندوق بین المللی پول و بانک جهانی صورت گیرد و نقش بیشتری به ژاپن، آلمان، و بسیاری از کشورهای جهان سوم داده شود و همچنین، جریان ادغام اتحاد شوروی و چین در اقتصاد جهانی تسهیل کند. اگر چه در میان مدت، صرف انجام اصلاحات اساسی در مؤسسات «برتن وودز» (صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و گات) لازم و کافی خواهد بود، اما در درازمدت حتی برای تضمین موفقیت خود آمریکا نیز هیچ وظیفه ای حساس تر و مهم تر از تجدید ساختار اقتصاد بین المللی وجود ندارد. بدین ترتیب، در دوره پس از ریگان، فشار زیادی بر دیپلماسی آمریکا بویژه در قبال جهان سوم وارد خواهد شد تا خود را با اقتصاد جهان هماهنگ کند. در ارتباط با چنین زمینه ای ایالات متحده با مشکلات مشابهی همانند آنچه که بلافاصله بعد از پایان جنگ جهانی دوم با آن مواجه شد روبرو خواهد بود. بدین معنی که رشد و توسعه اقتصادی (این بار در کشورهای جهان سوم) پس از یک جنگ ویرانگر (این بار جنگ ریگان به وسیله صرف هزینه های نظامی و نرخ های بالای بهره) مجدداً چگونه باید آغاز شود. همچنین، ایجاد بنیانهایی برای گسترش بیشتر رشد اقتصاد جهانی (این بار در مشارکتی نزدیکتر با سایر کشورها) چگونه می بایست صورت پذیرد. لذا اهمیت چنین مشکلات دیپلماتیکی، همانند اصلاحات تجاری که قبلاً به آن اشاره شد، با توجه به اختلافات موجود در زمینه چشم اندازهای اقتصادی و سیاسی در میان کشورهایی که نقش تعیین کننده ای را در اقتصاد جهانی ایفا می کنند، نباید دست کم گرفته شود.

در هر حال، این مساله که آیا ایالات متحده می تواند محور سیاست خارجی اش را از تاکید بر سیاست قلمرو نفوذ (dominion) و رقابت ژئوپولیتیکی، به حسن تفاهم اقتصادی و سیاسی و دیپلماسی جغرافیای اقتصادی (ژئواکونومیک) منتقل کند، همچنان باقی است.

علیرغم آگاهی فزاینده نسبت به اهمیت هدف های اقتصادی در سیاست خارجی ایالات متحده و شدت وخامت مسائل اقتصادی که آمریکا با آنها مواجه است، بحث و گفتگو در مورد دیپلماسی ایالات متحده، کماکان عمدتاً به

جانب جنبه های ژئوپولیتیکی و تجملات و ظاهر سازی های مریوط می باشد. توجه اصلی آمریکا به جهان سوم، همچنان به موضوع های محدود و مانورهای مشترک نظامی معطوف است؛ حال آنکه بایست به جانب چهارچوب همکاری های توسعه ای و پرورش تکنولوژیکی سمت گیری نماید.

همانگونه که مشاهده شد، دل مشغولی های ژئوپولیتیکی زمامداری ریگان به نحو بارزتری با مسائل ایدئولوژیک آمریکا منحصر به اندیشه رهبران کنونی کاخ سفید نیست، بلکه در سیاست خارجی هردو حزب دمکرات و جمهوریخواه قرار دارد. مستمر داخلی، رقابت های قومی و منطقه ای و وجود ترورسیمی بسیاری از کشورهای جهان سوم، به همراه حساسیت عمیق و متحده نسبت به توسعه طلبی شوروی، بدون تردید در دوران ریگان در تقویت دیدگاه ژئوپولیتیک آمریکا مؤثر خواهد بود. بدین سبب مشکلات عمده ای بر سر راه دمکرات هابه وجود خواهد آورد، با تاکید بیشتر بر سرمایه گذاری های خارجی، تجارت چند جانبه فنی نسبت به امور ژئوپولیتیکی، ماهیت امر را دگرگون سازد. اندازه های رشد هماهنگ اقتصاد و تجارت جهانی بطور فزاینده خواهد شد.

در طی تاریخ بعد از جنگ آمریکا، طرحهای عظیمی همچون جانشین و تشنج زدایی نیکسون، در اثر اشتباهاتی همچون رسوایی واترگیت که تا حدی نتیجه توجه به امور جزئی بود به آن چنانچه ایالات متحده در دوره بعد از ریگان کماکان توان خود را درگیری مستقیم در تعارضات جهان سوم کند، این امر هم از هم از جهت سیاسی، هر طرحی پیرامون توسعه جهانی و اما تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. به بیان ساده، آمریکا درگیری در جنگ های محدود در آفریقای جنوبی، دخالت در خاورمیانه و کمک به کشورهای آمریکای مرکزی جهان «دموکراسی»، به ترویج همکاری در بسیاری از جنبه های برنامه نیز بپردازد.

البته معضل دمکرات ها از این هم پیچیده تر است. واضح است همچون ستیزها و جنگ های داخلی، درگیری های منطقه بین المللی نه تنها به پیدایش مشقات انسانی منجر می شود توسعه جهانی را نیز به خطر می اندازند. در طی سالهای اخیر درگیری خسارات سنگینی را به رشد اقتصادی و سرمایه گذاری مرکزی، هندوچین، جنوب آفریقا، و نیز ایران و عراق وارد آورد. تداوم منازعات داخلی و منطقه ای به ایجاد عدم امنیت عمومی این احساس، فشارهای قابل ملاحظه موجود برای خریدهای

ت کاش سرمایه گذاری های اقتصادی و اجتماعی تقویت می کند. بنابراین، دموکرات ها نه تنها باید راههای جلوگیری از سقوط در مرداب تورم و برهمنیجه جهان سوم را در نظر داشته باشند؛ بلکه باید در عین حال به مولکی دنبال کردن جوانب ژئواکونومیک، بدون چشم پوشی از منافع آمریکا در جو مدیریت درگیری و دموکراتیزه کردن کشورهای جهان سوم نیز توجه کنند. در این زمینه، دموکرات ها اول باید این مساله را به روشنی مشخص کنند. بکارگیری نیروی نظامی توسط ایالات متحده برای مدیریت درگیری و دیگر فعال شروع سیاست خارجی در جهان سوم تأثیر مثبتی نداشته است. تاکنون شکارنده که نیروی نظامی در خاتمه دادن به درگیری ها (همانگونه که در میان شاهد آن بودیم) و متوقف کردن تروریسم بین المللی (همانطور که مورد بی نشان داده)، و یا تشویق دولت ها به روی آوردن هرچه بیشتر به جانب مومکراسی (آنگونه که در نیکاراگوئه مشخص شده) مؤثر نیست. به علاوه، هاد اندکی از مشارجات سیاسی جهان سوم، فی نفسه برای ایالات متحده یا سایرین کشور تهدیدی محسوب می شود. و درحقیقت، درگیری های مزبور بر نظر را متوجه منافع واقعی ایالات متحده و یا امنیت این کشور کرده

در منزوی نمودن کشورهای نظیر نیکاراگوئه، کوبا و ویتنام می باشد. مورد دیگر این اشتباهات گرایش به دادن مقادیر قابل توجهی از تسلیحات به کشورهای همانند پاکستان است که دارای جاه طلبی یا خصومت های منطقه ای هستند. لذا اتخاذ چنین تدابیری تنها به تشدید تشنجات منطقه ای منجر خواهد شد. بهر صورت لازم است آمریکا سیاست ترغیب به آشتی سیاسی و اقتصادی را به همان ترتیبی که آکینو تاکنون در تلاش هایش برای حفظ گفتگو با جبهه دموکراتیک ملی (NDF) در فیلیپین انجام داده، دنبال نماید. براین اساس امروزه خطر حقیقی، دیگر توسعه طلبی شوروی نبوده بلکه در حقیقت درگیری های موجود در میان قدرت های منطقه ای و فروپاشی های اجتماعی و سیاسی شورهایی که در اثر درگیری های داخلی به نابودی کشیده شده اند، تهدید و خطر حقیقی محسوب می شود. درعصر ژئواکونومیک الگوهایی که می بایست مورد توجه ایالات متحده قرار گیرند، آتش بس آکینو و تلاشهای اخیر برزیل و آرژانتین جهت کنار گذاردن خصومت های منطقه ای و مهیا کردن زمینه های ایجاد بازار مشترکی در آمریکای لاتین می باشند.

اهمیت دادن و کار کردن با گروههای منطقه ای
بویژه در مناطقی که آمریکا از درک کامل اهمیت آن ناتوان می باشد باید مورد توجه قرار گیرد.
علیرغم تمام کمبودها و نقایص سیستم سازمان ملل، ایالات متحده می تواند استفاده بهتری از این سازمان بکند.

امروزه خطر حقیقی دیگر توسعه طلبی شوروی نبوده، بلکه در حقیقت درگیری های موجود در میان قدرت های منطقه ای و فروپاشی های اجتماعی و سیاسی کشورهای که در اثر درگیری های داخلی به نابودی کشیده شده اند، تهدید و خطر حقیقی محسوب می شود.

تاکید بر نقش سازمان ملل

همچنین هر تلاشی در هماهنگ کردن اولویت های سیاست خارجی آمریکا با ملاحظاته در مورد ثبات بین المللی، می بایست تاکید بیشتری را بر نقش سازمان ملل در بر داشته باشد. صرف نظر از هر توجهی که توسط دولت های قبلی این کشور در ارتباط با نادیده گرفتن سازمان ملل ارائه شده باشد، دولت آینده آمریکا می بایست دریابد که باتوجه به مخارج فزاینده و بی ثمری تلاش های یکجانبه ایالات متحده برای «حفظ صلح» اقدام جمعی برای حفظ صلح و امنیت، ارتباط فزاینده ای با امنیت و منافع خود آمریکا در بر خواهد داشت. براین اساس دموکرات ها نیز می بایست طرح هایی را به منظور گسترش توان سازمان ملل برای انجام مأموریت های حفظ صلح بین المللی، نظارت بین المللی و بررسی رعایت توافقنامه های تسلیحاتی و حل مناقشات تهیه کنند. حتی در حال حاضر نیز علیرغم تمام کمبودها و نقایص سیستم سازمان ملل، ایالات متحده می تواند از این سازمان به شکل بهتری استفاده کند. درحقیقت سیاستمداران آمریکایی می توانند در جهت رفع بسیاری از منازعاتی که آنها را به خود مشغول داشته همچون منازعات موجود در آمریکای مرکزی، آفریقای جنوبی، افغانستان و کامبوج، از طریق سازمان ملل به نحوی بهتر از آنچه که در حال حاضر توسط خود ایالات متحده صورت می پذیرد، اقدام کنند.

بطور نمونه استفاده از نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در ارتباط با کنترل مرزهای هندوراس، نیکاراگوئه و کاستاریکا بمنظور ممانعت از جریان تسلیحات و رخنه های مرزی، شیوه ای کم هزینه و موثرتر خواهد بود. همچنین طرح سازمان ملل در مورد نامیبیا می تواند چهار چوب مفیدی را برای تأمین ثبات بیشتر منطقه ای و خروج نیروهای کوبایی از آنگولا بنیان نهد.

آنچه را که ریگان از پذیرش خودداری ورزیده و آنچه که دموکرات ها می بایست بر آن تاکید ورزند، این است که ایالات متحده زبان های بیشتری را در یک جهان بی قانون متحمل می شود، حال آنکه در چهار چوب یک سیستم توأم با محدودیت های قانونی که توسط یک سیستم امنیت بین المللی جمعی حمایت شود، آمریکا امتیازات بیشتری را کسب خواهد نمود.

دموکرات ها همچنین لازم است تا بر مسائل ژئواکونومیک و دیپلماسی باز دارند تاکید کنند. ایالات متحده قطعا قادر است تا به عوض مداخله گری یک جانبه و دادن کمک های مشروط، از طریق تلاش های اقتصادی و چند جانبه اثر و نفوذ بسیار گسترده تر و مثبت تری را داشته باشد، بطور نمونه ارائه کمک های اقتصادی بزرگترین و شاید تنها کمکی است که آمریکا می تواند در زمینه دستیابی کشورهای مهم آمریکای لاتین و کشورهای «آسه ان» به دموکراسی انجام دهد. علاوه بر گرایش ایالات متحده به جانب دیپلماسی ژئواکونومیک و پرداختن به اموری از این قبیل، تأثیر کلی و برجسته و روشنی را در بر خواهد داشت. زیرا سیاستی که تاکیدش بر تقویت هرچه بیشتر نیروی نظامی و تهدید شوروی استوار شده باشد، نشانه و نتیجه خاصی را ارائه می نماید. حال

سه در واقع، این درگیری ها باید به منزله تهدیدی برای صلح جهانی تلقی شود. گذشته از آن، تنها واشنگتن نیست که باید با این حوادث به مقابله برخیزد، بلکه سایر متحدانش نیز باید در این مورد کوشش کنند. بطور نمونه، آنچه تروریسم بین المللی در پاره ای موارد سمبل قدرت ایالات متحده یا اتباع این کشور را هدف قرار داده، اما این امر تنها مشکل آمریکا نیست، بلکه مشکل جامعه جهانی است و بنابراین، نیاز به اقدام مشترک جهانی دارد. ثانیاً، دموکرات ها بهتر است که امور دیپلماتیک را کمتر به صورت مسئله ای دوجانبه بر نظر بگیرند، و

به گروه بندی های منطقه ای و سازمان های بین المللی برای حل و فصل مسائل و درگیری ها و همچنین بکارگیری فشار دیپلماتیک بیشتر تکیه نماید. همانگونه که تلاش های اخیر در زمینه برقراری صلح انتقاد و بیمان هانی جمعی همچون آسه ان، کشورهای کنتادورا و شورای همکاری خلیج (فارس) نشان داده، کشورهای جهان سوم قادرند تا با سازماندهی خود از منافع امنیت منطقه ای حفاظت کرده و علاوه بر آن ابتکاراتی را نیز در زمینه حل صلح آمیز مناقشات منطقه ای بکار گیرند. این مطلب را که کشورهای مزبور در پایان دادن به درگیری ها و مناقشات منطقه ای موفقیت نسبتاً کمی داشته اند، می بایست باتوجه به ماهیت بحران هایی که آنها سعی در خنثی نمودنشان داشته و همچنین عناد و لجبابت برخی از طرف های درگیر (بطور مثال دولت ریگان) بررسی نمود. و به جای کم اهمیت جلوه دادن این تلاشها آنگونه که واشنگتن در ارتباط با مورد کنتادورا عمل کرده است، ایالات متحده می بایست فعالانه از آنان حمایت کند. اهمیت دادن و کار کردن با گروه های منطقه ای و بویژه در مناطقی که ایالات متحده از درک کامل اهمیت آن ناتوان می باشد، به نفع این کشور است. بخشی از محاسبات ناصحیح سیاستگزاران آمریکایی در ویتنام، ایران و لبنان از ناتوانی و شکست آنان در درک پیچیدگی سیاست های داخلی این کشورها و یا عمق احساس ضد آمریکایی این ملت ها که خود معلول سیاست ایالات متحده است، ناشی شده است. بنیادگرایی اسلامی در ایران و درگیری های گروهی در لبنان بیانگر ارزش ها و شدت احساساتی است که ماوراء تجربیات و شاید هم فراتر از درک و احساس ماست. در چنین مواردی بدفهمی آمریکا اغلب به سیاست های نامعقول و بیش از اندازه نظامی منجر می گردد، حال آنکه سازماندهی دیپلماسی ایالات متحده حول محور سازمان های منطقه ای که بطور کاملتری قادر به درک شرایط هستند از جمله طرق اجتناب از خطرات درگیر شدن بیش از اندازه در یک منطقه بوده و در عین حال به حفظ موقعیت ایالات متحده در این مناطق نیز کمک می کند. همچنین در پیش گرفتن چنین سیاستی برافزایش مشروعیت و موثر بودن اقدامات آمریکا نیز اثر خواهد داشت.

البته دموکرات ها در همکاری با سازمان های منطقه ای می بایست از بعضی اشتباهات موجود در سیاست جاری اجتناب کنند. از جمله این اشتباهات تلاش

آنکه سیاستی که تاکیدش بر سرمایه گذاری و دستاوردهای اقتصادی باشد نشانه و نتیجه متفاوتی را بیار خواهد آورد.

در این رابطه تجربیات کشورهای اقیانوس آرام کاملاً قابل استفاده است. موفقیت‌های اقتصادی ژاپن و کشورهای صنعتی شده آسیای شرقی، به حرکتی کمک کرده که این حرکت سایر قدرت‌های عمده را تشویق و ترغیب نموده و به عبارتی دیگر تحت فشار قرار داده است تا سیاست داخلی و اولویت‌های سیاست خارجی خود را به سمت توسعه اقتصادی اجتماعی تغییر دهند. الگوی ژاپن، برای چین و اتحاد شوروی که اندیشه دستیابی به جایگاه یک قدرت بزرگ در اقیانوس آرام را در سر می‌پرورانند یک دو راهی دشوار و پیچیده به وجود آورده است. یا نوسازی و اصلاح داخلی و یا رها کردن اندیشه مذکور. در ابتدا چین و سپس شوروی دریافتند که آنان در صورت تمایل به قدرت جهانی شدن و حفظ موقعیت کنونی خود بعنوان یک قدرت جهانی می‌بایست در رقابت‌های بزرگ اقتصادی وارد شوند. این امر بنوبه خود باعث گردیده تا با تاکید جدید در کشور مزبور بر دیپلماسی اقتصادی عوامل لازم جهت رفع تشنجات نظامی و سیاسی‌ای که در طی دو دهه اخیر، شرق آسیا و کشورهای حوزه اقیانوس آرام را در بر گرفته فراهم شود. بنحوی که مقامات چینی و اتحاد شوروی اخیراً به پایتخت‌های کشورهای «اسه. ان» مسافرت کردند و در مورد مبادلات تجاری و فعالیت‌های مشترک اقتصادی به گفتگو پرداختند. بعلاوه هر یک از آنان بر حمایت‌شان از ایجاد یک منطقه آزاد از تسلیحات اتمی در آسیای جنوب شرقی تاکید نموده و همچنین سعی دارند تا اعتماد کشورهای اسه ان را نسبت به خود باز یابند و ضمناً سوءظن ریشه دار آنها را نیز کاهش دهد. بر این اساس حتی چشم اندازهای تحقق یک راه حل سیاسی نیز در هند و چین تا حدی بهبود یافته است بنحویکه نزدیک شدن چین و شوروی و تمایل گورباچف در زمینه بهبود روابط با کشورهای اسه ان، هائوئی را وادار کرده تا تکاپوی خود را در گشودن دریچه‌ای به جانب غرب تسریع نماید و در عین حال اقدامات دیپلماتیک خود را در ارتباط با چین و گروه‌های مقاومت کامبوج شدت بخشد.

دمکرات‌ها نه تنها به مطالعه و بررسی این زمینه که ایالات متحده چگونه می‌تواند منطق ژئواکونومیک را در آسیای جنوب شرقی تقویت کند نیاز دارند، بلکه در عین حال می‌بایستی دریابند که این منطق را در دیگر مناطق جهان نیز چگونه می‌توانند بکار گیرند. بطور نمونه، اکثر کشورهای آمریکای لاتین توجه خود را بر تجارت و رشد اقتصادی متمرکز کرده، لذا در ارتباط با این بخش از کشورهای جهان، تعهد آمریکا در زمینه تخفیف فشار بدهی‌ها، اصلاح تجاری و سرمایه گذاری جهانی بهترین سیاست خواهد بود. در همین حال تلاش‌هایی که در آمریکای مرکزی در زمینه دستیابی به یک اتمی سیاسی در درون و در میان کشورهای مختلف صورت می‌پذیرد می‌بایست با یک برنامه کامل سازماندهی اقتصادی و با تلاش جنوبی نیز ایالات متحده می‌بایست با سایر کشورها و همراه گردد. در آفریقای جنوبی نیز ایالات متحده می‌بایست با سایر کشورها و از جمله اتحاد شوروی همکاری کند. این همکاری بر اساس استراتژی‌ای صورت خواهد پذیرفت که توأماً سیاست اعمال تحریم اقتصادی علیه حکومت آفریقای جنوبی و برنامه باز سازی اقتصادی کشورهای خط مقدم را که خسارات مادی و زیان‌های اقتصادی فراوانی را از جانب حکومت مزبور متحمل شده‌اند در بر داشته باشد.

اتمام جنگ سرد

نهایتاً دمکرات‌ها می‌بایست به مسئله نحوه نهادی کردن و تثبیت اتمام جنگ سرد توجه کنند. اقدامی که بنابر دلایل داخلی و بین‌المللی مهم و اساسی می‌باشد. البته به منظور خاموش کردن هشدارهای جناح راست طبقه حاکم آمریکا در مورد توسعه طلبی، وجود نشانه‌های ملموسی در ارتباط با همکاری شوروی و ایالات متحده و همچنین خویشتن‌داری شوروی و متارکه نظامی ضروری می‌باشد. از جنبه بین‌المللی، همکاری شوروی برای نیل به پیشرفت در زمینه مجموعه‌ای از موضوعات و مسائل مهم تر شامل تروریسم بین‌المللی، ازدیاد تسلیحات اتمی، آلودگی محیط زیست و درگیری‌های منطقه‌ای مهم و ضروری است.

قابل توجه است که هر دو کشور مزبور، در زمینه موضوعات یاد شده، منافع مشترک یا حداقل مشابهی را دارا هستند. در حال حاضر، ایالات متحده و اتحاد شوروی بیشتر از هر زمان دیگری در دوران بعد از جنگ جهانی دوم با یکدیگر همسو و همقدم شده‌اند. منافع هر دو کشور، در کاهش تنشهای بین‌المللی است؛ زیرا کاهش تشنجات، این دو کشور را قادر می‌سازد که توجه خود را بر احیای اقتصاد، کاهش مشکلات نظامی، تخصیص منابع به نوآوری‌های غیرنظامی و ترمیم مناسبات با کشورهای جهان سوم که به واسطه سیاستهای غلط به شدت صدمه دیده است، متمرکز کنند. گذشته از آن، هر دو کشور قادر خواهند بود که جلوی تهدیدات بنیادگرایی اسلامی و تروریسم بین‌المللی را بگیرند و از افزایش تسلیحات هسته‌ای و آشفتنگی سیاسی و

اقتصادی پرهیز کنند.

علاوه بر اقدامات مشترک جاری بین آمریکا و اتحاد شوروی در زمینه تروریسم بین‌المللی و جلوگیری از افزایش تسلیحات هسته‌ای، دو زمینه اساسی و حیاتی برای همکاری وجود دارد. اولین زمینه، و رود شوروی به مؤسسات اقتصادی بین‌المللی موجود در جهان مشتمل بر موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT)، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است که ایالات متحده، تاکنون با چنین اقدامی شدیداً مخالفت کرده است. البته این مخالفت با توجه به مشارکت سایر کشورهای سوسیالیستی در این سازمان‌ها و حرکت‌های اخیر مسکو در مورد امیزش بیشتر با اقتصاد جهانی، کاملاً بی‌معنا به نظر می‌رسد. ورود شوروی به مؤسسات «برتن وودز»، می‌تواند نشانه‌ای فاصله گرفتن این کشور از هدف سنتی خود باشد که براساس آن، معتقد به وجود یک تقسیم کار بین‌المللی سوسیالیستی، جدای از جهان غرب بود. مخالفت ایالات متحده با ورود اتحاد شوروی به مؤسسات اقتصادی بین‌المللی، موجب می‌شود که شوروی در مورد گسترش سیستم تجاری خود، تا حدی تعلل ورزد.

به دلیل پیش‌کسوتی آمریکا در ایجاد مؤسسات مالی بین‌المللی، این کشور باید نسبت به همکاری اتحاد شوروی در ابتکار سرمایه‌گذاری جهانی جهانی اصرار ورزد و در عین حال تصریح کند که در قبال امتیازات جدید مسئولیت‌های جدید نیز می‌بایست پذیرفت. هرچند اتحاد شوروی مدتهاست که می‌گوید به سبب نداشتن پیشینه استعمارگری، مسئول ایجاد نابرابری‌های اقتصادی جهان هم نیست، لیکن به نظر می‌رسد از نتایج بحران اقتصادی جهانی که این کشور را نیز تهدید می‌کند، آگاه است. این مطلب، باید برای رهبران جدید شوروی روشن شود که موفقیت سیاستهایشان در اقتصاد جهانی، تا حدی بستگی به طرحی مثل طرح مارشال برای جهان سوم دارد. البته، در کوتاه مدت اتحاد شوروی ممکن است بتواند با استفاده از دیپلماسی نوین اقتصادی خود یعنی گسترش مناسبات اقتصادی با ممالک میانه‌رو و دارای گرایش سرمایه‌داری در جهان سوم، از مناقشات تجاری میان کشورهای توسعه یافته در حال توسعه، بهره‌برداری کند؛ اما در میان مدت، استراتژی اتحاد شوروی مبنی بر احیای صنایعش از طریق همکاری‌های مشترک و افزایش صادرات مشروط به رشد بازارهای جهان سوم خواهد بود. این مطلب، با توجه به اینکه کالاهای ساخت شوروی در حد قابل ملاحظه‌ای از استانداردهای جهانی پایین است، ویژگی بیشتری می‌یابد. بنابراین دلیلی، اکنون مسکو ممکن است به شرکت در مباحثی که اقتصاد جهانی را تحت تاثیر قرار خواهد داد و نیز به همکاری اشکار با آمریکا در زمینه مشکلات توسعه جهانی، تمایل یافته باشد. دومین زمینه همکاری بالقوه میان آمریکا و اتحاد شوروی در مورد تأمین امنیت مشترک در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است. اولویت‌های جدید مسکو در جهان سوم، فرصتی را برای ایالات متحده فراهم آورده تا به تفاهات جامعی با شوروی در زمینه مداخله یا کمک به درگیری‌های منطقه‌ای، تأمل شود. قول و قرار صریحی میان آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی مبنی بر مداخله نظامی مستقیم در درگیری‌های منطقه‌ای، ارزش نهادی و عملی قابل ملاحظه‌ای را در بردارد. چنین قراری، بویژه با توجه به روشن نبودن اهداف هر یک از طرفین نسبت به مناطقی همچون ایران، اهمیت بیشتری می‌یابد.

اما، در ورای توافق روشن و صریح یاد شده، تفاهات دوجانبه مشکل‌آفرین است و در حقیقت با شرایط جهانی سازگاری نخواهد داشت. این تفاهات، نه تنها به جو فکری ژئواستراتژیک و دو قطبی بودن جهان استوار می‌بخشد، بلکه موجب می‌شود که این دو کشور، در مسائلی همچون میزان کمک نظامی به کشورهای دیگر نیز دچار اختلاف شوند. نکته با اهمیت اینست که وجود چنین تفاهات دوجانبه‌ای در دنیای چندقطبی امروز، استاندارد عملی کمتر و کمتری خواهد داشت. برای نمونه، جنگ ایران و عراق در اثر ارسال تسلیحات از جانب کشورهای متعددی استمرار یافته است. با توجه به چنین مطالبی، در صورت فقدان همکاری و مشارکت چندجانبه، انجام تفاهات متقابل آمریکا و اتحاد شوروی نسبت به عدم مداخله، بطور فزاینده‌ای معنی حقیقی خود را از دست خواهد داد.

خلاصه آنکه، انجام تفاهات دوجانبه نباید جایگزین توافقی‌های چندجانبه بزرگتر در مورد امنیت مشترک شود. ایالات متحده بایستی دریابد که موضوعات مربوط به جهان سوم را می‌بایست در چهارچوبی چندجانبه، با اتحاد شوروی به گفتگو بگذارد. چنین اقدامی به متحدان آمریکا و قدرتهای منطقه‌ای سهم بیشتری می‌دهد و ضمناً مسکو را نیز نه تنها از نظر آمریکا، بلکه از دید تمامی طرفهای درگیر نیز مسئول و تا حدی درخور اعتماد خواهد کرد. علاوه بر این امر، به کاهش بدگمانی‌هایی که در دهه ۱۹۷۰ موجب انحراف مسیر مذاکرات تنش‌زدایی شده کمک کرده و در عین حال اقدامات تشنج‌آفرین سایر کشورها را نیز محدود، و زمینه توافقی چندجانبه را فراهم می‌کند، و در صورتیکه اتحاد شوروی از اجرای این موافقتنامه سر باز زند، این احتمال که عکس‌العامل متفق کشورها روبرو شود، بیشتر فراهم خواهد شد. حال آنکه

دمکراتها باید راههای جلوگیری از سقوط در مذبذبه‌های ژئوپلیتیک و پرهزینه جهان سوم را در نظر داشته باشند.

دیگر کشورها خود را ملزم به تحریم اتحاد شوروی نمی‌دیدند، زیرا آنها می‌توانستند از اقدامات این کشور آسیب ندیده بودند.

در این مورد، پیشنهادهایی که مسکو برای برقراری امنیت مشترک در خاورمیانه ارائه کرده، بیانگر گرایش نویدبخشی است. البته، در زمینه امنیت، توافق‌ها، مشکلاتی نیز وجود دارد، لیکن این مشکلات قابل حل است. برای نمونه می‌توان به موفقیت ۳۵ کشور در کنفرانس خلع سلاح در استکهلم اشاره کرد که از جمله نتایج موفقیت‌آمیز آن، ایجاد اعتماد در میان کشورهای مختلف بود. بدون تردید، پاره‌ای از کارشناسان اینگونه استدلال کرده که پیشنهادها، گویا برای کاهش نیروهای دریایی و تسلیحات نظامی در دریاهای آزاد، ایالات متحده را سخت تحت تاثیر قرار داد. اما باید در نظر داشت که این پیشنهادها، محدودیت‌های چندجانبه‌ای را برمی‌گسترش قدرت اتحاد شوروی و دیگر قدرتهای منطقه‌ای بوجود می‌دهد. به این ترتیب، به پیشنهادهای گویا، ارزش بررسی و سنجش می‌دهد.

مشارکت شوروی در مذاکرات مربوط به خاتمه دادن اختلافات در خاورمیانه نیز قابل توجه است. در این زمینه، می‌توان منطقه خاورمیانه را به سه منطقه‌ای بارز در نظر گرفت؛ منطقه‌ای که به گفته «استانلی هافمن» به کفایت حساس است و ضمناً در همسایگی اتحاد شوروی نیز قرار دارد و دیگری، خود برای این کشور مهم است. ضمناً اتحاد شوروی در بعضی از مناطق این منطقه صاحب نفوذ کافی است، به گونه‌ای که حذف این کشور از مذاکرات مربوط به حل اختلافات را غیر ممکن و خطرناک می‌سازد. در این زمینه، فرانسه و اتحاد شوروی برای برگزاری یک کنفرانس چندجانبه در منطقه خاورمیانه که توسط پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد تشکیل می‌شود، احتمالاً در مقایسه با دیپلماسی دو جانبه کم‌دیوید از موفقیت بیشتری برخوردار است. قابل توجه اینکه پیشنهاد مشابهی مبنی بر برگزاری یک کنفرانس چندجانبه، از سوی ملک حسین و شیمون پرز نیز مطرح شده است. در چهار چوب یک کنفرانس چندجانبه، امکان تحت فشار قرار دادن اسرائیل بدون آنکه به پیدایش بحرانی سیاسی در داخل این کشور منجر شود، آسانتر خواهد بود. ضمناً، چنین کنفرانسی زمینه‌وارد کردن سازمان امنیت فلسطین را در مذاکرات، تسهیل خواهد کرد، بدون آنکه در پدیده‌های موانع و مشکلاتی را که تاکنون موجب عدم شرکت سازمان مذکور در مذاکرات شده، برطرف کند. یعنی بدون پاسخ مثبت به تمام خواسته‌های «ساف»، البته، باید متوجه بود که بطور قانونمند، پایان بخشیدن به جنگ سرد، بمنزله پایان رقابت میان آمریکا و اتحاد شوروی تلقی شود؛ بلکه اتمام جنگ سرد به معنی انتقال رقابت از عرصه کنترل ژئوپولیتیک و قدرت نظامی به میدان سیاسی و اقتصادی خواهد بود. همچنین، رقابت در شرایط جدید، در چهار چوب سبب‌تری از همکاری‌های بین‌المللی صورت خواهد پذیرفت. با توجه به مطالب یاد شده، توضیح چنین موضوعاتی به مردم آمریکا بجای استدلال‌های رایج در مورد توسعه طلبی اتحاد شوروی که با واقعیات عصر ژئوپولیتیک ارتباط اندکی دارد، در حقیقت عرصه‌ای از مومن پختگی و استواری در مذاکرات خواهد بود.

چه کسی آمریکا را از دست داد؟

استراتژی کلی و جامع آمریکا - منطقی که مناسبات جهانی آمریکا را در آن آینده آن طور که در مورد متحدین و کشورهای تحت نفوذ خود پس از جنگ جهانی دوم عمل کرده، شکل خواهد داد - باید به عنوان موضوع اساسی و اصلی بحث خارجی در انتخابات سال ۱۹۸۸ مطرح شود. ضرورت چنین امری این است که چنانچه قرار شود مناسبات جهان از جنبه ژئواکونومیک مجدداً تنظیم شود و در عین حال حیثیت و منزلت ملی نیز مجدداً تعریف گردد، در آن صورت جهان سیاسی آمریکا که هنوز هم به موضوعات ژئوپولیتیک مشغولند، توان لازم را برای حل مسائل عمده نخواهند داشت. علاوه بر این، همانگونه که گفته شد جدا افتادن از حقایق جدید و برخورد با آنها با شیوه‌های قدیمی (مداخله‌گرانه)، نتیجه‌ای جز هزینه‌های سنگین و پیامدهای ناخوشایند دیگر نخواهد داشت. آمریکا، با اقداماتی از قبیل ترغیب متحدانش در حمایت از ماجراجویی غیر معقول خود و تقویت زرادخانه مملو از تسلیحاتش، در واقع به هدر دادن منابع و انرژی‌هایی که به شدت برای توسعه اقتصادی و تعدیل جهانی مورد نیاز است، اقدام کرده و همه این اعمال در شرایطی صورت می‌گیرد که اقتصاد

جهانی دچار کاهش تقاضا و افزایش ظرفیت تولیدی مازاد، سیاستهای مالی و پولی افشانه و عدم تعادل و خیمی شده است. لذا، در رقابت انتخاباتی آینده ریاست جمهوری، مهمترین سئوالی که باید بدان پرداخته شود، عبارتست از اینکه آمریکا توان خود را در جهت اسان عبور کردن از آنچه که تاکنون به مثابه گذرگاهی دشوار به عصر ژئواکونومیک بوده، چگونه بکار خواهد برد؟

علیرغم چنین مشکلاتی، دمکراتهای میانه رو توجه خود را تنها به پیروز شدن در انتخابات معطوف کرده و موضوعات اساسی را به بعد از پیروزی در انتخابات معطوف کرده‌اند. بی‌توجهی دمکراتها به موضوعات اساسی پاد شده به میزانی است که آنها نه تنها در عزمشان مبنی بر حفظ موضعی نسبتاً ملایم «در باره موضوعات اساسی» (به معنای خودداری از مباحثه با ریگان بر سر دستور کار و اولویت هایش) تغییری نداده‌اند، بلکه حتی پس از افشای جریان ایران گیت، بر موضع مذکور مصمم‌تر از سابق نیز شده‌اند.

این بی‌توجهی دمکراتها به مسائل اساسی در شرایطی انجام می‌گیرد که بنظر می‌رسد آنها بر خلاف زمانی که معتقد بودند محبوبیت ریگان به حدی است که حتی نمی‌توان میراث سیاسی وی را نیز به زیر سؤال کشید؛ اکنون اطمینان دارند که جمهوریخواهان در اثر افشای رسوایی «ایران گیت» بقدری ضعیف شده‌اند که دمکرات تنها به تلاشی سالم برای پیروزی در انتخابات نیاز داشته باشند. به این معنی که دمکرات‌ها می‌توانند بر اساس شخصیت و صداقت، بدون آنکه لازم باشد میان بودجه‌های گزاف پنتاگون و افزایش بدهی و بیکاری تلفیقی بوجود آورند به کاخ سفید راه یابند.

اما هیچ امری برای آمریکا مصیبت برتر از این نخواهد بود که به صورت یک ملت متفرق و نامتحد که فاقد درکی روشن از اولویت هایش باشد، به استقبال مشکلات جهانی در دهه ۱۹۹۰ رود. برای جلوگیری از این مصائب، ایالات متحده می‌بایست به گونه‌ای مصمم دیدگاه ژئوپولیتیک‌ای را که بنیان سیاست اتحاد کنونی و قلمرو نفوذ (دومینینون) می‌باشد، کنار بگذارد و گرنه از یک سو سطح فعلی هزینه‌های نظامی ادامه خواهد یافت و به همراه آن نیز بدهی ملی افزایش می‌یابد و از جانب دیگر نیز کسری‌های تجاری استمرار یافته و به همراه آن بیکاری نیز گسترده می‌شود. در چنین چهارچوبی مشکلات و مشقات جهان سوم فزونی یافته و به همراه آن عداوت و کینه آمریکایی نسبت به شکست و تحقیر سیری صعودی را خواهد پیمود.

بنابر این تداوم سیاست‌های ژئوپولیتیک جزئی در خارج از ایالات متحده، جو سیاسی تلخی را در داخل این کشور بوجود می‌آورد. در این جو سیاسی نامناسب، مناطق و صنایع مختلف مجبور می‌شوند بر سر کسب امتیازات جزئی در شرایط نابرابر اقتصادی با هم به کشمکش بپردازند. ضمناً منافع طبقه متوسط در برابر منافع مردمی قرار می‌گیرد که بطور فزاینده‌ای دچار فقر نویدمانه می‌شوند. همچنین افزایش هزینه‌های اتحاد آمریکا با کشورهای غربی و سیاست قلمرو نفوذ، مسائل و مضملات دردناکی را بوجود خواهند آورد.

بنابراین با در نظر گرفتن مطالب یاد شده طرح سئوال در باره سیاست خارجی آمریکا برای دوره بعد از ریگان در عین حال مشتمل بر اساسی‌ترین سئوال‌های پیرامون هدف ملی مان می‌باشد. همزمان با نزدیک شدن بدهی خارجی آمریکا به مرز یک تریلیون دلار در اوایل دهه ۱۹۹۰ و در شرایطی که پرداخت اقساط بدهی و هزینه نظامی ده درصد و بیشتر از درآمد ملی مان را جذب می‌کند، دولت آینده در زمانی کوتاه در می‌یابد که قادر نیست در عین حفظ تجملات یک امپراطوری نظامی، وضعیت رقابتی آمریکا را بازسازی کرده، سیستم آموزشی را مجدداً احیاء نموده، روند اشاعه فقر در میان آمریکائیان را معکوس کرده تا کسری‌های تجاری مان را متوقف نماید.

نهایتاً از دو انتخاب موجود، یعنی حفظ قدرت نظامی ظاهری که به معنی پذیرش سقوط نفوذ بین‌المللی آمریکا و همچنین سطح زندگی مان در طولانی مدت می‌باشد، یا تجدید نظر در اولویت‌های ایالات متحده بگونه‌ای که واقعیات را در حال ظهور عصر ژئواکونومیک را از بهتر بازتاب کند، می‌بایست یکی را برگزید. اگر دمکرات‌های میانه‌رو از مواجه شدن با چنین تصمیمی اجتناب ورزند، خواه به دلیل تعلق خاطر به گذشته یا بخاطر فقدان شجاعت سیاسی، بهر صورت آنها زمینه تداوم سقوط تدریجی‌ای را که در حال حاضر در جریان است مساعدتر می‌کنند.

براین اساس، دمکراتها در آینده پاسخگوی این پرسش که چه کسی نیکارگونه یا ایران را از دست داد، نخواهند بود؛ بلکه باید پاسخگوی این سئوال باشند که «چه کسی آمریکا را از دست داد؟»

مترجمین: محمود نیستانی - حمید فراهانی راد

* مشخصات مقاله در ماخذ اصلی:

Jerry W. Sanders and Sherle R. Schwenniger, «The Democrats and a new grand Strategy», World Policy Journal, Volume IV, No. 1